

صدیق که با دوستی ملازمت ایدنی حال دینی هموار گشته
صحبت اولی سعادتمند شوق کثیر آرزو و لوبیا رسول الله صلی الله علیه و آله
نیازون استگفت حال کیه اول و کلید کجاست خوار اولان حاصل باره بول
طرا که لب سحر ز در شکر تیرسم اولوب العجیبا با کلمه سپردیم حضرت
صدیق نهال نورس نشانی بود بخش حضرت او بجزی دل احتیاط آنچه باره
شک ط تصادفی فواره اشک ریز چشمندان اول فرقه العیال لایسا
علاء صلوة الاسلام خاک کاینه لولوفت ان اولی نه با شندی کاقیل
ورد الشیخ المصعب ام بانه فی زارفا سست برت جفانی یاعین
قدس را البکا کک علقه بکنین فرجی و فی احسانی حضرت در القالی
المؤمنین صدیق سید المرسلین عایشه رضی الله عنها میورد که اول
دم خنده که کسی باز رضا صدیق ناله بار اشک اولدوغین کور سیدیم
سک فرخ قاده نزاره رشک اولدوغین بجز ایدم جناب حضرت صدیق
اظهارشامانی نشاندگان اولدوغین داعیه تجب بید و کثرت صبرستی
یوسف خلیج اطلاع ان شعی دکله اول کون پرو کبان جرم سالی صدیق
هر بری دستگاه کتبی قدم هم ساز جوت دلاغه با شرت انید با حاط

صدیق

صدیق که خلیدان آرزو مند برکت حرکت اولان علی ایکی دانه شکر
انداز کردن فزونی برای طوبی بکمال شش ایدی خاطر خواه جناب رسالت
اولان ششتری نانو زده بکشش حصه عزت انبیا که است که حلیه بهایلیه
قبول تکلی اراده میورد و فخری جمدن نرس معین الیه علیک ایوب هم حد عاید
و اغدا را بید بر اول کور کان امکان اوج کون غار نوره که کون نشین زوا
اولی نعیم ایدوب فی ان قسب لکه دولدن علی سیدین اربنط نام مردگان
راه شناسی بر بسته کند اجرت انبیا اول ایکی بجزی که کون روشن کردن
کشماران دورش کفالت صالیدر و مقر قید بر صبی نوم مانده اول
ایکی ره نوز در صر فواید درگاه غار نوره بتوروب تقدیر لازمه له بری قید
و عمارین نمیره بک از او که سید صدیقی در رضی الله عنه دست بسته
الاول اولندی که هر شب زیر دامن طلب لادم اول شکر ریز صبر سالیه
شیر صاف کتوب الطفا نایاره جمع اچون تسلیم اید و علی بدین ابی که
دفعی مرد بدل بین و عاقبت عقبه کتشی دور بین اولدوغین جمدن جاسوسی
اجبار کتفا جمعنی انکا نمر دست قید بر که بویا جدر لور صبا حد نام
سکلی الخشام رواج و ابرجته جماع بداندیشان تبریدن اندوخته انبان